

پسوندها در گویش مکریان^۱

عبدالحمید حسینی

پسوندها کلماتی هستند فاقد استقلال لفظی و معنوی و برای تشکیل کلمات مرکب به کار می‌روند^۲.

پسوندهای مشهور در گویش مکریان عبارتند از :

ا، ان، انگ، انه، او، اوی، ایه تی، ایی، اینگ، ه، ه تی، ه ر،
ه زرو، ه که، ه که ر، ه کچ، ه گت، ه ل، ه لان، ه له، ه لوک، ه لووکه،
ه لی، ه مهنی، ه و، ه وار، ه وان، ه وه، ه ویله، تن، توور، چه، چک،
چکه، دار، دان، دز، دن، ره، زار، ژ، ستان، شه، ک، که، کهر،
که له، کینه، گ، گا، گه، گه ته، گه ده، گهر، گهل، له، لکه،
مته، مه تی، مهند، ن، نی، و، وچکه، وک، وکه، وکچ، و ل، و له، وس، وه،
وهر، وو، وولکه، ی، یتمی، یر، یز، یژ، یک، ین، ینه، یوه، ی، یار،
یلکه، ییژه، ییلانه، ییله، یین، یینه^۳.

اینک هر یک از پسوندها را با ذکر مثال مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ :

زان (= دان) ، زان + ا = زانا (= دانا) :

-
- ۱- در مورد مکریان رک : مقاله نگارنده نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز ، شماره پاییز ۱۳۴۹ .
 - ۲- رک ، دستور زبان فارسی تألیف دکتر ع . خیامپور ، چاپ پنجم ص ۱۳ .
 - ۳- املائی این پسوندها نماینده تلفظ حقیقی آنها نیست ، معمولاً بعد از ترکیب با کلمه به این صورت نوشته می‌شوند .

ئهی خویبه له کارت سه‌ری زانا^۱ گیژره

شیرنایی ده ئهی یه ده‌م ده لئی هدی چبیره
«هه‌ژار»

ای خیدا از کارت سر دانا گیج است

شیرینی رادردهان می‌گذاری ومی‌گویی: نه‌چش آن‌را!

ان :

۱- علامت جمع است ، مانند : دییل (= اسیر) ، دییل + ان

= دییلان (= اسیران) :

به‌دبه‌ختی به پی‌ی فییلان دییلان نابج بو دییلان

بدبختی به پای ییلان^۲ شادی برای اسیران نمی‌شود (نیست)

۲- علامت مصدری است ، مانند : گریان (= گریستن) ، برژان

(= برشته شدن) ، سووتان (= سوخته شدن)

انگک :

رهش (= سیاه) + انگک = ره شانگک (= زمینی که برف آن

آب شده است)

انه :

جیژرن (= جشن) ، جیژرن + انه = جیژرنانه (= عیدی) :

زوو که بده جیژرنانه که م خوشی ده کهم سه‌یرانه که م

«حه‌مدی»

۱- برخی را اعتقاد بر این است که «زانا» را به قیاس «دانا» به تازگی ساخته‌اند ولی حقیقت غیر از این است زیرا ریشهٔ این واژه (فعل امر آن) به صورت «زان» در کردی بادیانی استعمال می‌شود و در کردی مکریانی نیز به صورت «بزانه» به کار می‌رود و احتمال آن نیز هست که از بادیانی گرفته شده باشد ، هم‌چنین به علت اشتراک ریشه‌یی دو زبان فارسی و کردی امکان دارد که خود «زانا» یا به پای «دانا» استعمال شده باشد .

۲- کنایه از بسیاری چیزی است .

زود باش عیدی مرا بده سیر و سیاحت خود را خوش می‌کنم
او^۱:

سوت + او = سوتاو (= سوخته شده)

اوی:

قورّ (= گل)، قورّ + اوی = قورّ اوی (= گل آلود):

بوخووت قورّ اوی کردو؟ چرا خود را گل آلود کرده‌ای؟
ایه‌تی:

علامت اسم مصدر است، مانند: دوست (= دوست)، دوست +

ایه‌تی = دوستایه‌تی (= دوستی):

ئوی له دوستایه‌تی دا وه‌گییر ده‌که وی، قهت له دوژمنایه‌تی‌دا
وه‌گییر ناکه‌وی.

آنچه که از دوستی به دست می‌آید، هرگز از دشمنی به دست
نمی‌آید.

ایی:

تال (= تلخ)، تال + ایی = تالایی (= تلخی):

تالایی خو‌مان ده‌مائی دانیه (کنایه از این است که نمک در خانه

نداریم)

(۱) ینک:

بر (از مصدر «بژین» یعنی بریدن) + ینک = برینک (قیچی

مخصوصی که پشم گوسفندان را با آن می‌چینند)

بیژ (از مصدر «بیژتن» یعنی گفتن) + ینک = بیژینک (= غربال)

۱- این پسوند برای ساختن صفت مفعولی به کار می‌رود.

: ۰

پسوندی است که یکی از این حالات را معرفی می‌کند:

- ۱- نسبت را می‌رساند، مانند: مشت + ۰ (= مشته) آلت فلزی که برای سفت کردن چرم در پینه‌دوزی از آن استفاده می‌شود.
- ۲- ندا را می‌رساند، مانند: کوژ (= پسر)، کوژ + ۰ = کوژه (= ای پسر):

کوژه وامه‌که . ای پسر این کار را مکن .

- ۳- حالت و کیفیت را می‌رساند، مانند: سرت + ۰ = سرته (= نجوا کردن، بطور محرمانه حرف زدن)
 جارجار دوولق دار ههر وه‌کک دوو دلددار
 سه‌ریان وینک دیناو سرته یان ده‌کرد
 گاه‌گاهی دو شاخه درخت به مانند دو دلددار
 سرشان را به‌هم‌زدیدک و نجوا می‌کردند
- ۴- رابطه است، مانند: باره که ت‌چی؟ سیوه . بارت چیست؟
 سیب است .

: ۰ تی

علامت اسم مصدر است، مانند: پیاو (= مرد)، پیاو + ۰ = نی = پیاو‌تی (= مردانگی، مردی):

ئهوه پیاو‌تی نی که توده‌که‌ی . این مردانگی نیست که تومی‌کنی .

: ۰ ر

فاعلیت را می‌رساند، مانند: دانهر (= گذارنده، مجازاً مؤلف)

که از مصدر «دانان» گرفته شده است .

ه زرؤ :

حالت را می‌رساند، مانند : تام (= طعم) ، تام + هزرؤ = تامه زرؤ
(= دارنده میل مفرط به غذا ، پراشتهها^۱) :

زرؤ تامه زرؤیه . خیلی پراشتهها است .

ه که :

تعریف را می‌رساند، مانند : کار (= کار) ، کار + هکه = کاره که
(= آن کار ، کار مورد نظر) :

کاره که ت کرد . آن کار را انجام دادی .

ه که ر :

فاعلیت را می‌رساند، مانند : کار (= کار) ، کار + هکه ر = کاره که ر
(= کارگر ، کنیز) :

تهی بدندهی خوا کچی کاره که ر کوچت کردووه له دنیای بی فهز

ای بنده خدا دختر کارگر از دنیای بی فروشکوه کوچیده‌ای

ه کئی :

ندا را می‌رساند و ویژه اناث است ، مانند : کچ (= دختر) ،

کچ + هکئی = کچه کئی (= ای دختر) :

کچه کئی له گهل تو مه . ای دختر با تو هستم .

ه گت :

که ل (= گاومیش‌نر) + هگت = که له گت (= بلند قامت)

ه ل :

مبالغه و نسبت را می‌رساند ، مانند : پوچ (= پوچ) ، پوچ

۱- این واژه در فرهنگ مها‌باد ، تألیف گیو مکریانی ، چاپ اربیل (هولیر) ص ۱۶۳ این چنین ترجمه شده است : تامه‌زرؤ ، شدة‌الاشتهاء الی‌الطعام .

+ ه ل = پووچه ل (= چیز بسیار پوچ و غیر قابل استفاده را گویند)
ه لان :

مبالغه و نسبت را می‌رساند ، مانند : بهرد (= سنکک) ، بهرد
+ ه لان = بهرده لان (= سنکلاخ)
ه له :

تصغیر را می‌رساند ، مانند : تیمخ (= تیغ) ، تیمخ + ه له = تیمخه له
(= تیغ کوچک ، چاقویی که دسته‌اش افتاده باشد)
ه لؤک :

نسبت را می‌رساند ، مانند : پییر (= پیر) ، پییر + ه لؤک =
پییره لؤک (= دست یا پا که در اثر آب گرم ورم کرده و چین‌خوردگی
در آن ایجاد شده باشد) :
ده ستم پییره لؤک بووه . ده ستم پییر لؤک شده است .
ه لؤوکه :

گئیز (= گیج، دور، چرخش) ، گئیز + ه لؤوکه = گئیزه لؤوکه
(= گردباد)
ه لی :

ندا و تصغیر و ترحم را می‌رساند ، مانند : باب (= پدر) ، باب
+ ه لی = بابهلئی (= پدر کوچک ، پدرک و اگر بخواهند کودک را
با ترحم و احترام صدا کنند «بابهلئی» می‌گویند)
ه مهنی :

خوارد (= مصدر مرخم از «خواردن» به معنی خوردن) ، خوارد
+ ه مهنی = خوارده مهنی (= خوراکی)

ه و :

گیژ (= گیج، دور، چرخش) ، گیژ + ه و = گیژه و (= چرخ دادن جبوبات و غلات در غربال مخصوص به منظور پاک کردن آنها)
ریژ (از مصدر رشتن یعنی ریختن) + ه و = ریژه و (= فراوانی حاصل غلات). نهوسال دهغل به ریژهون = امسال حاصل غلات خوب است
ه وار :

۱- کثرت را می‌رساند ، مانند : لیژ^۱ (= جنگل ، بیشه ، درختان انبوه) ، لیژ + ه وار = لیژهوار (= جنگل ، بیشه ، درختزار)
۲- اتصاف و مالکیت را می‌رساند ، مانند : خوند (مصدر مرخم از «خوندن» به معنی خواندن) ، خوند + ه وار = خوند هوار (= باسواد، درس خوانده)
ه وان :

باغ (= باغ) ، باغ + ه وان = باغه وان (= باغبان) :
باغه وان له وه ختی تریبی دا گوی گرانه . باغبان بهنگام انگور گوشش سنگین است .

۱- معنی لیر ، لیرهوار ، در فرهنگ مها بباد ، تألیف گیو مکرسانی ، ص ۵۶۱ چنین آمده :
لیر ، غابه ، اشجار متکافه . لیرهوار : غابه ، ج غابات ، اشجار متکافه .
لیر (برخلاف کلمه لیرهوار) در مکالمات روزمره کمتر به کار می‌رود و تنها در ضرب‌المثل و بیت و امثال آن مانده چنانکه در این ضرب‌المثل آمده است :
دریژداره له لیری ، قوله فیتنان ده گیری ، دسته‌گویه له زیری .
[آدم] دراز درخت است در جنگل ، کوتاه قد آشوب‌گر است ، متوسط قامت گوی است از طلا .

ه وه :

پسوندهای است در افعال^۱ و همیشه یکی از این سه معنی را می‌رساند:

۱- تکرار و عودت را می‌رساند، مانند: دانیشتن (= نشستن)،

دانیشتن + ه وه = دانیشتمه وه (= دوباره نشستن)

هاتن (= آمدن)، هاتن + ه وه = هاتنه وه (= برگشتن)

۲- علامت اسم مصدر است: هسان (= آسان)، هسان +

ه وه = هسانه وه (= آسایش)

۳- تدریج را می‌رساند، مانند: چوون (= رفتن)، چوون +

ه وه = چوونه وه (= رفتن تدریجی، در صورتی که در مورد ذوب شدن

برف به کار رود، اگر در مورد انسان و حیوان به کار برود عودت را می‌رساند)

۴- معنی فعل را تغییر می‌دهد، مانند: خواردن (= خوردن)،

خواردن + ه وه = خواردنه وه (= آشامیدن)

کوشتن (= کشتن)، کوشتن + ه وه = کوشتنه وه (= ذبح،

سر بریدن حیوانات)

ه ویله :

نسبت را می‌رساند، مانند: شوان (= شبان)، شوان + ه ویله

= شوانه ویله (= شبانی) :

دیباری شوانه ویله ناله کؤکه^۲. سوغاتی شبانی « آلكوك » است.

دان (= دانه)، دان + ه ویله = دانه ویله (= حبوبات)

تن :

پسوندها مصدری است، مانند: نوستن (= خفتن)، دیتن (= دیدن)

۱- این پسوند در اسامی نیز دیده می‌شود، مانند: کدل + ه وه = کله وه

(= دوجوب است که با آنها گردن گاو را در حین شخم زدن و موارد مشابه می‌بندند).

۲- ناله کؤک: گیاهی است خوردنی و خوش طعم، که در دامن کوهها می‌روید.

توور :

کل (= کحل ، سرمه) ، کل + توور = کل توور (= سرمه‌دان) :

سوورمه و سابوون و کل توورم نییه ئاوینه و خر خال و بهر موورم نییه

«هیمن»

سرمه و صابون و سرمه‌دان ندارم آینه و خلخال و بر مور^۱ ندارم

چه :

تصغیر را می‌رساند ، مانند : باغ (= باغ) ، باغ + چه (= باغچه)

چک :

تصغیر را می‌رساند ، مانند : قون (= مجازاً به معنی ته) ، قون +

چک = قونچک (= ته مانده بعضی چیزها مانند سیگار و خیار)

چکه :

گو (= گوش) ، گو + چکه = گوچکه^۲ (= گوش)

دار :

دل (= دل) ، دل + دار = دلدار (= دلدار)

دان :

پسوند مکان است : کل (= کحل ، سرمه) ، کل + دان = کلدان

(= سرمه‌دان) :

توورژت هه‌لدا کلدان وکل شه‌پت هه‌لدا له زیژوجل

«هیمن»

۱- رشته مهره است که برای زینت به گردن یا پا می‌اندازند . «بهر مور» مرکب از بهر (= سینه) و مور (= مهره) می‌باشد که لغتاً به معنی گردن‌بند است.
 ۲- تفاوت «گو» و «گوچکه» در این است که «گو» گاهی به معنی مجازی به کار می‌رود ، مانند «بی‌گو» که به معنی «حرف نشنو» است ولی از «گوچکه» تنها عضو معروف را اراده می‌کنند .

سرمهوسر مه‌دان رادورانداختی به زر و زیور لگد زدی
دژ :

پسونده فاعلی است ، مانند : شیر (= شیر درنده) ، شیر + دژ =
شیر دژ (= شیرکش ، درنده شیر)
سهر (= سر) ، سهر + دژ = سهر دژ (= کسی که جامه‌اش را زود
پاره می‌کند)

دن :

پسونده مصدری است ، مانند : بردن (= بردن) ، کردن (= کردن)
ره :

میو (= درخت مو) ، میو + ره = میوره (= شاخه بریده شده مو)
گهو' + ره = گهوره (= بزرگه)

زار :

مکان را می‌رساند ، مانند : گول (= گل) ، گول + زار = گولزار
(= گلزار)

ژ :

میو (= درخت مو) ، میو + ژ = میوژ (= مویز)

ستان :

مکان را می‌رساند ، مانند : دار (= درخت) ، دار + ستان = دارستان
(= جنگل) :

له دارستانی پیاو له بن دار یکی داده نییشی.

در جنگل انسان زیر یک درخت می‌نشیند.

۱- به نظر نگارنده «گهو» با «گا» = گاوه هم ریشه است .

شه :

گا (= گاو) + شه = گاشه (= سنگ بزرگ)

کک :

دو (= دوغ) ، دو + کک = دوکک (= دوغی که در روغن می ماند

و آن را نامرغوب و بد طعم می کنند)

که :

راو (= شکار) ، راو + که = راوکه (= تخم مرغی که مرغ

وقت تخم گذاشتن در لانه روی آن می نشیند)

گاهی پسوند مکان است ، مانند : شور + که = شور که (جای

شست و شو، حمام ساده خانگی که اکنون بیشتر در روستاها معمول است)

گاهی کیفیت و چگونگی چیزی را می رساند، مانند: خز (= گرد)،

خز + که = خز که (= سنگی که تقریباً گرد باشد ، قلوه سنگ)

کهز :

فاعلیت را می رساند، مانند: راو (= شکار) ، راو + کهز = راو کهز

(= شکارگر ، صیاد) :

هه لفری راو کهری زالی که ژوکیو له چپای به رزه ووه رووی کرده نشیو

شکارگر چیره کوه به پرواز در آمد از کوه بلند روی در نشیب کرد

که له :

ژی (مخفف «ژییر» به معنی آرام و ساکت و عاقل) + که له =

ژییکه له (= کودکی که خوش رفتار باشد، مجازاً هر چیز دوست داشتنی)

کینه :

شل (= شل) ، شل + کینه = شلکینه (= خمیر ترش)

گک :

پسوندها مکان است ، مانند : ئاور (= آتش) ، ئاور + گک = ئاورگک
 (= آتشدان ، به ویژه آتشدان گلی که سابق در دیوار تعبیه می کردند)
 گاک :

پسوندها مکان است ، مانند : شن (= مخفف شیین ، به معنی سبزه ،
 چمن) ، شن + گاک = شنگاک (= سبزه زار ، چمنزار) :

له شنگاکیان گهژا گهژی رهش به لهکک^۱

شهم و شه مزین گرتیان هوه دستتی بهکک

در سبزه زارها رقص شادی به گردش درآمد

شهم و شه مزین دوباره دست یکدیگر را گرفتند

گه :

پسوندها مکان است ، مانند : شهژ (= جنکک) ، شهژ + گه = شهژگه
 (= میدان جنکک ، جنکک گاه)

گهته :

زهر (= زرد) + گهته = زهرگهته (= زنبور زرد)

گهده :

بهر (= بر ، پیش) + گهده = بهرگهده (= پایین ناف)

گهر :

پسوندها فعلی است ، مانند : ئاسن (= آهن) ، ئاسن + گهر = ئاسنگهر

(= آهنگر)

۱- رهش بهلهکک ، رقصی که در آن دختر و پسر با همدیگر برقصند و در فرهنگ مهاباد ، ص ۳۰۱ ، چنین ترجمه شده است : رهش بهلهکک ، دبكة مختلطة من النساء والرجال .

گهل :

پسوند جمع است، مانند: کوز (= پسر) ، کوز + گهل = کوزگهل

(= پسر ها ، يك دسته پسر) :

کوزگهل ای بان بووبهسر توخورت باسیان دامهزراند درپژوکورت

پسرها شروع کردند به نجوا کردن مباحثات را پیش کشیدند، درازو کوتاه

له :

تصغیر را می‌رساند، مانند: گوزه (= کوزه) ، گوزه + له = گوزه له

(= کوزه کوچک)

له :

تصغیر را می‌رساند، مانند : برا (= برادر) ، برا + له = براله

(= برادر کوچک)

لکه :

سپی (= سفید) ، سپی + لکه = سپیلکه (= منسوب به سفیدی) :

مانگ نهوه تازه له ناسو دهردی کومه لی ههوره سپیلکه ی بهردی
«هزار»

ماه تازه از افق بیرون می‌آید انبوه ابر سفید پایین ده

مهت :

نسبت را می‌رساند، مانند: گل (= گیل) ، گل + مهت = گل‌مهت

(= کلوخ)

مهتی :

پسوند مصدری است، مانند: یار (= یار) ، یار + مهتی = یارمه‌تی

(= یاری ، کمک کردن)

ن :

پسونده نسبت است، مانند: زیژ (= زر، طلا)، زیژ + ن = زیژن
(= زرین)

نی :

بوک (= عروس)، بوک + نی = بوکنی (= کسانی که عروس
را به خانه داماد می‌برند)

ؤ :

پسونده نداست، مانند: گهل (= دسته)، گهل + ؤ = گهلؤ
(= ای مردم)

ؤچکه :

تصغیر را می‌رساند، مانند: ئاور (= آتش)، ئاور + ؤچکه =
ئاورؤچکه (= آتش کوچک و نیز کنایه از نفتین است)
ئاورؤچکان ده کانهوه . فننه انگیزی می‌کند .

ؤک :

۱- تحقیر و تصغیر را می‌رساند، مانند: برایم (= ابراهیم)،
برایم + ؤک = برایمؤک (= ابراهیم کوچک)

۲- فاعلیت را می‌رساند: کول (= جوش)، کول + ؤک = کولؤک
(= لپه یا نخودی که زود پخته شود. «خوش کول» نیز می‌گویند)

۳- نسبت را می‌رساند، مانند: سهر (= سر)، سهر + ؤک =
سهرؤک (= قسمت فوقانی پشم)

بن (= بن)، بن + ؤک = بنؤک (= قسمت تحتانی پشم)

وُکَه :

تصغیر را می‌رساند، مانند: بزَن (= بَزُ)، بَزَن + وُکَه = بَزَنوُکَه
(= بَز کوچک، بَزک)

وُکئی :

پسوند نداشت، مانند: فَاثَم (= فَاثَمَه)، فَاثَم + وُکئی = فَاثَموُکئی
(= ای فَاثَمَه)

وُل :

کَرَم (= کَرَم)، کَرَم + وُل = کَرَموُل (= کَرَم خورده) :
منیکی بی ههل هزاری کَلوُل

پیرو ددان کهل وهک داری کَرَموُل
«ههزار»

مَن بی فرصت، مظلوم، سیه چاره

پیرو دندان شکسته، مانند درخت کَرَم خورده

وُلَه :

تصغیر را می‌رساند، مانند: کِچ (= دِختر)، کِچ + وُلَه = کِچوُلَه
(= دِختر کوچک) :

ئَهو کِچوُلَه نازهنینه چاو کهژال

توبه کهی چهن ساله کهی کردی به تال
«هیمن»

ایسن دخترک نازنین سیه چشم

توبه چندین سالهات را باطل کرد

وس :

ئا + وس = ئاوس (= آستن)

گا (= گاو) + وس = گاوس (= مشک بزرگ)

وه :

گری (= گره) ، گری + وه = گریوه (= حلقه) :

خزکه بهش ناکا بو پیدادانم

گریوه باسکه بو زوو خنکانم

برای انداختن بر من قلووه سنگ کافی نیست

حلقه بازویی است که مرا زود خفه می کند

وهز :

انصاف را می رساند ، مانند : هونهز (= هنر) ، هونهز + وهز

= هونهروهز (= هنرمند)

سخت هونهز یا هونهروهز کم بایبتره له توور و گیزهز

صد هنر یا هنرمند کم بهاتراست از تر بچه وهویج

وو :

نسبت را می رساند ، مانند : بههار (= بهار) ، بههار + وو =

بههاروو (= گندم بهاره) . کوز (= کور) ، کوز + وو = کوزوو (=

گندم پوسیده بی که مغز آن به گرد سیاهی تبدیل شده باشد) . ریش +

وو = ریشوو (= تار ، رشته)

وولکه :

تصغیر را می رساند ، مانند : داس (= داس) ، داس + وولکه =

داسوولکه (= داس کوچک)

ئ :

ندا را می‌رساند، مانند: کییئر (= دختر)، کییئر + ئ = کییئرئ
(= ای دختر)

کییئرئ مه‌رۆ جوانی تووم ئارامی دلانی
ای دختر مروتوزیبایی تووام آرام دلپایی
یتی :

علامت اسم مصدر است، مانند: ژن (= زن)، ژن + یتی =
ژنیئی (= زن بودن، زنی)

یئر :

پسونده فاعلی است، مانند: وه‌رز (= سال در اصطلاح کشاورزی)،
وه‌رز + یئر = وه‌رزپئر (= زارع، کشاورز). جووت (= جفت)، جووت
+ یئر = جووتپئر (= زارع، کشاورز)
یئر :

پسونده مکان است، مانند: کار (= جنگ)، کار + یئر = کاریئر
(= میدان جنگ، مکان جنگ)

قهیغانه‌ی زهرده، شهریفه مایینی بووره

ده‌نگی ته‌پلئی دئی، بمرم، لهو دوو کاریئر

سپهر شریفه زرداست، مادیانش بوراست

صدای‌طبل می‌آید، بمیرم، از این دو میدان جنگ

1- نگارنده لفظ « کاریئر » را به معنی میدان جنگ (?) در یتیی به اسم «شهریفه» یا «فاتمه و شهریفه» دیده است و امروزه در مکالمات روزمره به کار نمی‌رود و این لغت در فرهنگ مها‌باد هم به این معنی نیامده است.

یژ :

شیر = (شیر، لبن) ، شیر + یژ = شیر یژ (باقی مانده بی که از جوشاندن دوغ بدست می آید)

یکک :

پسونده تشکیر است ، مانند : کورژ (= پسر) ، کورژ + یکک = کورژیک (= پسری)

ین :

پسوندهی است که بازی را به آلت آن نسبت می دهد، مانند: جگک (= قاپ) ، جگک + ین = جگکین (= قاپ بازی)

ینه :

پسوندهی است که طعام را به ماده اصلی آن نسبت می دهد، مانند: ماش (= ماش) ، ماش + ینه = ماشینه (= طعامی که از ماش درست کنند)

یوه :

کز (از «کراندن» به معنی خراش دادن) ، کز + یوه = کز یوه (= ریزش برف)

ی :

۱- پسونده مصدری است ، مانند : پییر (= پییر) ، پییر + ی (= پییری)

پییری و هزار عیب . پییری و هزار عیب .

۲- تخصص را می رساند ، مانند : پییر^۱ (= جایی که گوسفندان را در آن جا می دوشند) ، پییر + ی = پییری (= دختری که گوسفندان

را می‌دوشد)

۳- به آخر موصوف یا مضاف اضافه می‌شود، مانند: دهرک (= در) دهرکی گهره = در بزرگ دهرکی ناشی = در آسیا یار :

پسوند فاعلی است، مانند: جووت (= جفت) ، جووت + یار = جووتیار (= زارع ، کشاورز ، کسی که سروکارش با جفت است) وش (= هوش) ، وش + یار = وشیار (= هوشیار) بلکه :

چاو (= چشم) ، چاو + یلکه = چاویلکه (= دهنشینان عینک را گویند) بیژه :

تصغیر را می‌رساند، مانند: بان (= بام) ، بان + بیژه = بانبیژه (= جایگاهی در آسیا که گندم را برای آرد کردن به آن جا می‌ریزند) بیلانه :

پسوند نسبت است ، مانند: خَز (= گرد) ، خَز + بیلانه = خَزِ بیلانه (= گرد مانند ، آدم کوتاه قد) بیله :

پسوند نسبت است، مانند: ورد (= خُرد) ، ورد + بیله = ورد بیله (= خُرد مانند ، ریز) بین :

۱- پسوند مصدری است ، مانند : نووسین (= نوشتن) ، چنین (= بافتن)

۲- پسونده نسبت است، مانند: قور (= گل) ، قور + یین =
قوریین (= گلین ، گلی)

بوق له سهر نونی قوریین قییره ی دئی

سییره^۱ ژئی تاری شزه و سییره ی دئی

قورباغه در رختخواب گلین می خواند

سیره زه تارش پاره است و صدایش می آید

بینه:

۱- نسبت را می رساند ، مانند: مهس (= مس) ، مهس + یینه =
مهسیینه (= مسینه ، آفتابه بی که از مس ساخته شده باشد)

۲- ندا را می رساند، مانند: کچ (= دختر) ، کچ + یینه =
کچیینه (= ای دخترها)

در خاتمه خواهشمند است اگر چنانکه دانشمندان و پژوهشگران
درباره این مقاله و مقاله سابق نگارنده نظری داشتند آن را مرقوم فرموده
به اداره نشریه دانشکده ادبیات تبریز بفرستند ، مایه امتنان و تشکر
خواهد بود .

۱- در فارسی نیز این پرنده را سیره (= سهره) گویند و آن مرغ کوچک
و خوش آوازی است شبیه بلبل به رنگ زرد آمیخته به سبز دارای منقاری کوتاه
و پاهایی کوتاه و ضعیف و دمی هلالی . نام دیگر این پرنده در لهجه کرمانجی مگری
«زره بلبل» می باشد . رک : «تامهای پرندهگان در لهجه های کردی» ، تألیف محمد
کیوان پور مگری ، ص ۸۴ و فرهنگ معین ۱۹۷۷/۲ .